

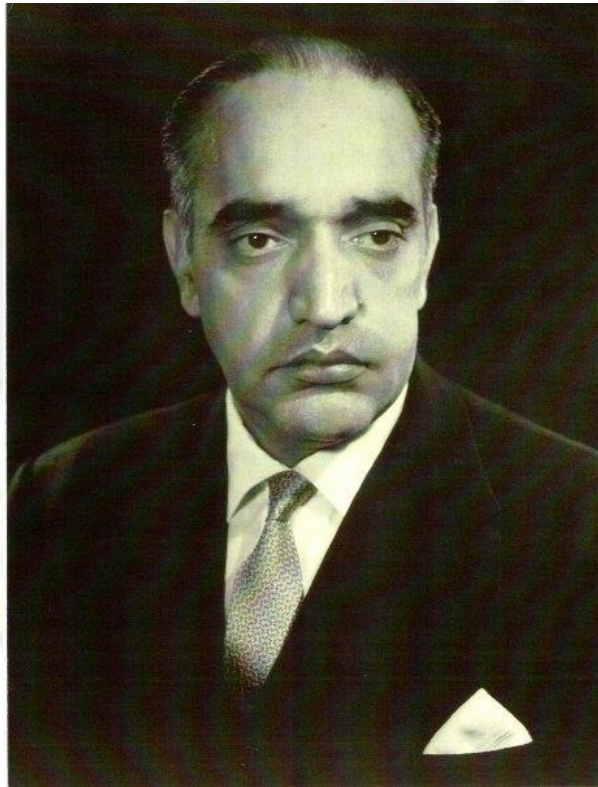


۲۰۱۶/۱۰/۰۱



محمد ولی آریا

## چهل و سه سالی که از شهادت میوندوال گذشت حقانیت آرمانش مبرهن تر گشت



در صنف دهم لیسه حبیبیه، دو شاگرد در صف اول کنار هم، روی یک دراز چوکی نشسته بودند. ساعت مضمون بیالوژی بود که استاد هندی ای آن را به زبان انگلیسی تدریس می کرد. استاد که با سرعت تشریح و دیکته می کرد، باعث می گردید که بعضی از شاگردان نتوانند گفتار او را، با همان سرعت تعقیب کنند. یکی از آن دو شاگرد صف اول، دید که پهلو فایزش به سرعت نوت بر می دارد. لذا تصمیم گرفت کمبود نوتش را از شاگرد کنارش تکمیل کند. ابتداء این عمل با سهولت جلو می رفت؛ اما یکباره متوجه گردید که دیگر قادر به خواندن و فهم نوت شاگرد کنارش نیست. با تلخی انتظار کشید تا ساعت درسی به پایان رسید

و در فراغت بین دو ساعت درسی، به پهلو فایلش که مصروف صحبت با همصنفان بود، نزدیک شد و اعتراض کنان گفت: «هاشم» تو چه نوشته بودی که من یک کلمه آنرا نه فهمیدم؟

هاشم که بعد ها «میوندوال» تخلص کرد، خنده کنان گفت: وقتی دیدم، از روی نوشته من، می نویسی، خواستم ترا بیازارم، لذا تشریح انگلیسی استاد را به پشتو ترجمه می کردم و بعداً آنرا به حروف لاتین می نوشتم.

محمد هاشم میوندوال در یک خانواده متدین اما مستمند چشم به دنیا گشود، زمانی که از صنف دوازدهم با درجه عالی فارغ گردید، در بالاخانه کوچکی در عاشاق و عارفان با پدر و خواهر و همسرش که سخت بیمار بود می زیست. بعد از کوتاه مدتی، خانمش چشم از جهان فرو بست. بالا خانه و زینه آن چنان تنگ و باریک بود که دوستان و همصنفان مجبور شدند جنازه را از کلکین به کوچه فرود بیاورند. او که در همان سنین جوانی نویسنده توانا بود، مدیریت نشریه اتفاق اسلام در ولایت هرات را برای امرار معاش پذیرفت و از ادامه تحصیل با اکراه صرف نظر کرد.

میوندوال مردی خود دار و استوار بود و هیچگاه از ناگواری ها شکوه نمی کرد؛ اما نکاوت و حافظه نیرومندش مانع از آن بود که رنج و زجر ملت افغانستان را لحظه ای فراموش کند.

با آنکه استعداد و زبان وری اش، دروازه های مناصب را بر رخس می گشود؛ مگر هیچگاه زبان از حق و چشم بر نا مرادی های ملی نه بست، وقتی مدیر روزنامه انیس شد، به الغای القاب کهتری مردم و مهتری ارباب قدرت پرداخت و کلمه «خان» را از پسوند اسمای فرادستان زدود. زمانی که رئیس مستقل مطبوعات در کابینه محمد داوود بود با عشق به آزادی و فرا نگری سیاسی اش، با مقابله نظامی با شوروی، در مجلس وزراء به مخالفت پرداخت و آنرا زمینه ساز تجاوز آتی بر حریم ملی افغانستان دانست و در نتیجه از کابینه اخراج، و به خارج از کشور فرستاده شد.

در اولین روزهایی که در یک فضای نا آرام سیاسی ناشی از گلوله باری قوای نظامی بر شاگردان و شهریان کابل، صدراعظم افغانستان تعیین شد، در مراسم فاتحه قربانیان آن حادثه که مظهر نا عاقبت اندیشی حاکمیت مدعی دموکراسی بود، بدون یک نفر محافظ، در میان موج خشم و اندوه جوانان کشور اشتراک کرد و خویشتن را سوگوار خواند.

او که تمنای دموکراسی و تمثیل اراده مردم را در کشور، قلباً می پرورد، حتی به ممثلین به اصطلاح اراده مردم یعنی اعضای پارلمان، تمرین دموکراسی می داد که خود داوطلبانه و بدون تقاضای پارلمان، روزهایی را در هفته برای استحضار و استیضاح حکومت خود تعیین کرد و در آن روزها به پارلمان می رفت تا وکلای ملت را به آن نقش و صلاحیت شان که در ده ها سال حاکمیت اندک سالاری، از ملت ستانده شده بود، واقف و مطلع گرداند.

عشق او به آزادی و صلح، و انزجارش از تجاوز و حق تلفی، از مرزهای ملی می گذشت و ایمانش به حق، از رستگاری فردی بسیار فرا تر بود، چنانچه وقتی رژیم توسعه جوی اسرائیل به سر زمین های ملل شرق میانه یورش برد.

میوندوال با آنکه صدراعظم افغانستان و به دور از این حادثه بود؛ اما از آنجا که خویشان را فرزند ملت آزادی خواهی میدانست، به نمایندگی از آوای وجدان بیدار ملت خویش، در تقبیح این تجاوز در جلسه سازمان ملل متحد به همین مناسبت اشتراک کرد و پیام قلبی ملت درد مند از استعمار و تجاوز افغانستان را به گوش جهانیان رساند و صلح خواهی مؤسسه ملل متحد و ادعا های آزادی و صلح دوستی و احترام به تمامیت ارضی ملل را توسط قدرت مندان جهان، به چالش کشید.



شهید محمد هاشم میوندوال صدراعظم افغانستان

در قصر سفید مقر ریاست جمهوری اضلاع متحده در حال ایراد بیانیه

بالاخره آرمان دیر پروده اش را در جهت تشکل و سازمان دهی سیاسی مردم خویش، در قالب یک حرکت اصیل و اصولی در زیر عنوان « جنبش مترقی دموکرات » در پیامی به مناسبت چهل و هشتمین سال جشن استقلال کشور به مردم افغانستان ابلاغ کرد.

او که نخست به حسن نیت مقتدرین در اعطای دموکراسی، بیشتر از تجارب سیاسی تاریخی بها داد، به زودی متوجه گشت که در یک نظام نیمه دموکراسی نیمه اندک سالار، نمی تواند «خادم مردم» باشد. لذا از کرسی صدارت فرود آمد و بر تپه خاکی در پارک زرنگار فرا شد. و از فراز مردم، به میان مردم رفت و این جایگاه نوین را پایگاه متین و مقام دل پذیر یافت و چنین سرود:

من این مقام به دنیا و آخرت ندهم

اگرچه در پیم افتند این و آن به عناد

پایان

